



تأثیر ارتباط و همکاری خادمان و معلمان در امر تربیت

پژوهشگاه انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اجازه بدهید سخنم را با مثالی ساده و با
استفاده از حدیث نبوی آغاز کنم .
رسول خدا (ص) می فرمایند :

"الْوَلَدُ الْمَالِحُ رِيحَانُهُ مِنْ رِيَا حَبِيبِ الْجَنَّةِ"

فرزند صالح ، شاخه گلی از گل‌های بهشتی است .

سید ضیاء الدین صدر

بنابراین ، تربیت مستمر است . بویژه در تعلیم و تربیت اسلامی که امر تربیت حتی به قبل از ایجاد نطفه معطوف می شود . یعنی پدران و مادران گرامی باید پیشاپیش نکاتی را رعایت بکنند تا نطفه‌ای که ایجاد می شود فرزندی که به دنیای آید اصالت خدایی خودش را حفظ بکند .

حال مایه تأسف است که بگوییم بسیاری از پدران و مادران ، کودکان ۴ ، ۵ ساله وحتى فرزندان ۱۰ ، ۱۲ ساله خودشان را از مسائل تربیتی معاف می دانند و می گویند : "حالا بچه است ، حالا نوجوان است ."

پس فرزند چه موقع باید تربیت شود؟ رعایت‌های قلبی به یک سو ، از لحظه‌ای که کودک پا به دنیا می گذارد تربیت آغاز می شود . و حتی می توان اندکی جلوتر رفت و گفت در بخشی از دوران جنین ملاحظات تربیتی باید اعمال شود . خشم ، ترس ، یأس و تغذیه مادر در فردای زندگی جنین مؤثر است . بدین ترتیب روشن می شود که پدر و مادر تا چه میزان باید آگاهی داشته باشند . حال این سؤال پیش می آید که از وقتی کودک را به مدرسه می سپاریم تربیت خانوادگی تعطیل می شود؟ و یابه عبارت دیگر تربیت خانوادگی پایان می پذیرد؟ همانگونه که قبلاً "عرض کردم انسان در طول عمرش تربیت می شود ، در خانه ، کوچه ، بازار و حتی عالم خواب پس ملاحظات تربیتی باید در باره اش رعایت شود . یعنی نیاز به تربیت مداوم دارد . کودک در شش سال اول زندگی بیشتر در اختیار پدر و مادر است مخصوصاً "مادر ولی پس از آن ، مدرسه در امر تربیت دخالت بسیار گسترده‌ای دارد . بر این اساس بعد از ۶ سالگی کار تربیت خانوادگی

واقعیت هم همین است . وقتی انسان از خداست و در سیر تکاملی خود بسوی او حرکت می کند ، ذاتاً " و اصلتاً " یک گل بهشتی است . این گل بهشتی باغبانی می خواهد ، مراقبت می خواهد . به یقین می توان گفت حتی پیش از کاشت و تا آخرین دقایق زندگی در دنیا باید مراقبت بود . این که تربیت در دورانی خاص خاتمه می یابد تصویری نادرست است . رسول خدای فرماید : تا چهل سالگی باید مراقب تربیتی فرزندانمان باشیم . نقطه پایانی برای تربیت انسان وجود ندارد مگر تا آخرین لحظه و لمحّه عمرش که می بیند و می شنود و می فهمد . عمر که تمام شد تربیت هم خاتمه می یابد . زیرا یکی از ابعاد تربیت خود سازی است ، یعنی پس از مسئله تورات و محیط ، جنبه خود سازی مطرح می شود . و انسان قادر است از نوجوانی دوم یعنی از ۱۸ سالگی به بعد و شاید هم از ۱۵ ، ۱۶ سالگی این بُعد را با توجه به تربیتی که داشته در وجود خود پیاده کند . خود سازی امری ممکن و شدنی است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ

مفهوم این سخن این است که انسان می تواند تغییر کند و کانون و نقطه تغییر هم در وجود خودش است . مسئله توبه را مکرر در قرآن می بینیم . از جمله صفات خدا ، "تواب رحیم" گفته می شود ، یا آنهایی که توبه می کنند ، توبه به مفهوم برگشت است ، بازگشت از حالتی به حالتی مطلوب . چون آدمی تا آخرین لحظه عمر خود این توفیق را دارد ، پس در نتیجه تا واپسین دم حیات قابل تغییر است .

اهمیتش نیز آشکار می شود و مافقط می خواهیم به ابعاد مسئله اشاره کنیم. همین قدر بگویم که اگر مدرسه با خانه ارتباط داشته باشد آگاه است که مثلا "درس نخواندن یک دانش آموز ناشی از چیست. چه بسا ناشی از مسائل مربوط به پدر و مادر است والا این بچه تنبل نیست.

چقدر باید در این زمینه کار و دقت شود. حال مواردی را برایتان نقل می کنم که باصطلاح افسانه نیست و من خود آنها را لمس کرده ام. پدری را به جلسه انجمن اولیاء و مربیان مدرسه دعوت کرده اید، دعوت نامه را برداشته به در مدرسه می آید می بیند در بسته است با خود می گوید: "ما را دعوت کرده اند و حال آنکه در مدرسه بسته است." از خواریار فروش جنب مدرسه می پرسد ما را دعوت کرده اند ولی در بسته است او می گوید: والله نمی دانم می خواهید در بزنید. پدر زنگ در مدرسه را فشار می دهد سرایدار مدرسه در را باز می کند، چه فرمایشی دارید؟ پدر می گوید ما را دعوت کرده اید و در مدرسه را بسته اید؟ سرایدار پاسخ می دهد: مادعوتی نداشته ایم، برای چه روزی است؟ پدر دعوت نامه را به سرایدار نشان می دهد. سرایدار نگاه می کند می بیند دعوت نامه متعلق به مدرسه ای است که دو کیلومتر آن طرفتر است. اصلا "نمی داند بچهاش کدام مدرسه درس می خواند. تاسف آور نیست؟

یک مورد دیگر: مادری پیش من آمد و گفت: من پسری ۱۵ ساله دارم که هشت ماه است در خانه می باشد.

گفتم: مادر، چرا در خانه؟ دانش آموز چه کلاسی بوده؟

گفت: دوم دبیرستان بود ولی حالا مدرسه نمی رود.

تمام نمی شود بلکه فقط تعداد باغبانها زیاد می شوند. مدیر، معاون، معلم، مربی و احيانا " کسان دیگری که در مدرسه به نحوی با دانش آموز سر و کار دارند به جمع باغبانان افزوده می شوند، اما پدر و مادر در نقش خود باقی هستند. بدین ترتیب کثرت و تعدد باغبانها مطرح می شود و هماهنگی، همکاری و هم نوایی لازم میان آنها. شما یک گلدان گل طبیعی رادر نظر بگیرید. آقای خانه به این گلدان آب بدهد خانم خانه گلدان را وارونه کند که خیر، این گلدان نیاز به آب ندارد. خانم گلدان را در سایه قرار دهد، آقا بگوید این کار بیهوده ای است این گلدان را باید زیر آفتاب بگذاریم. ملاحظه کنید مثال بسیار ساده ای است اما پیش بینی می فرمایید که در ضمن ۲۴ ساعت چه بلائی بر سر این گل می آید. پژمردن، افسردن سوختن، و مردن.

شاخه گل بهشتی ما، فرزند ما، درست همین حال را دارد. ولد صالح ما وقتی شاخه گل بهشتی است نیاز به باغبانی بهشتی هم دارد و تعداد باغبانان او بعد از ۶ و ۷ سال فزونی می یابد براین اساس آنچه که مهم و ضروری است هماهنگی همکاری، هم نوایی، صمیمیت و مشاوره میان آنها است.

این گل چگونه باید تربیت شود؟ در سایه باشد، زیر آفتاب قرار گیرد؟ چند نوبت در روز به آن آب بدهیم تا این گل بخوبی پرورش پیدا کند؟

جان کلام امروز ما همین موضوع است که همکاری میان خانه و مدرسه امری ضروری است. زیرا هر دو با بچه سر و کار دارند تربیت می کنند و آموزش می دهند. وقتی این امر ضروری است



جمع خانوادگی صحبتی شد و بعد شما را به من معرفی کردند والا اصلاً نمی دانستم که باید این ماجرا را برای کسی بازگو کنم .

افسوس که بعضی از پدران و مادران ما تا این اندازه ناآگاهند .

گفتم : بسیار خوب ، آیا خاطرتان هست پسران روزی که بخانه آمد چه حالتی داشت ؟ آیا دعوا کرد ، گریه کرد ؟

گفت : چرا ، یادم هست . اوایل مهر ماه بود که یک روز در خانه زودتر از موعد بصاد آمد . دم در رفتم ، باز کردم دیدم پسرم است ، چشمانش از حلقه درآمده بود ، دهنش کف آلود و چهره اش برافروخته بود . در را به دیوار کوبید ، مرا به کناری زد و وارد خانه شد . مات و میهوت ماندم پرسیدم چرا این طور هستی ؟ هیچ نگفت ، پشت سرش آمدم ، وارد اتاق شد کتابهایش را به زمین انداخت و خودش به اتاقی که رختخوابها را در آنجا می چینم رفت و درم به روی رختخوابها افتاد . همان افتادن است که افتاده . بچه من ۸ ماه است که به این صورت زندگی می کند .

گفتم : ۸ ماه است که مدرسه نرفته ؟ (حدود نیمه اردیبهشت ماه بود)

پاسخ داد : چرا ، مدرسه رفته ، اوایل مهرماه چند روزی رفت و دیگر نرفته که نرفته . نه با کسی صحبت می کند ، نه با پدر و مادر ، نه با خواهر و برادر . از خانه هم بیرون نمی رود و همیشه سرش را پایین انداخته است . هفته ای دو روز او را با اتومبیل به حمام می بریم . او فقط یک پا به خاک کوچه می گذارد و یک پا به داخل اتومبیل و الا وحشت می کند . کارمان آه و سوز و ناله است . نمی دانیم چکارش کنیم .

پرسیدم خواهر ، شما که مادر هستید و می گوئید پسران ۸ ماه است که در خانه بسر می برد آیا در طول این ۸ ماه بجز من این موضوع را با کسی مطرح کرده اید ؟

جواب داد نه ، اولین باریش شما می آیم .

گفتم چرا تا حال نیامدی ؟

گفت من اصلاً " شماره ام نمی شناختم ، اصلاً " نمی دانستم که باید پیش کسی بروم . جمله بسیار دردناکی نیست ؟ - چند روز پیش در یک

تمایل او را به نحو صحیح ارضا می کنم . وقتی وارد خانه می شود به او کار مناسبی می دهم که ذوق و علاقه او را برانگیزد و به نیاز طبیعی اش نیز پاسخ گوید .

وقتی دانش آموزان به لکنت زبان بجه مورد نظر ما می خندند این خنده بیخود نیست انگیزه دارد ، انگیزه درونی و روانی . من معلم که باغبان معنوی گل بهشتی هستم می باید به این خصوصیات روانی آگاهی داشته باشم تا بتوانم عکس العملهای مناسب از خود نشان دهم . اما وقتی دانش آموزان می خندند معلم بر افروخته می شود و احساس می کند که شخصیتش تحقیر شده ، در صورتیکه این طور نیست .

دانش آموز ، نوجوان با تخیلش می خندد . شما روانشناسی خوانده اید و انشاء الله بیشتر مطالعه بفرمایید . مگر نمی دانید تخیل توهم انگیز است ؟ مگر نمی دانید تخیل ایجاد حرکت می کند ؟ چرا آدمی در حالت خواب راه می رود ؟ چرا جوانان در خواب راه می روند ؟

بعد از گفتگو با مادر ، ما اقدام کردیم . با خود دانش آموز تماس گرفتیم . بررسیهای بعدی ما اجرا را به این ترتیب روشن کرد که اوایل مهرماه دبیری که جغرافیا درس می داد وارد کلاس می شود و بدون اینکه دانش آموز مورد نظر ما را بشناسد می گوید : بیای پای تخته سیاه ، درس جواب بده . رودخانه های استان را نام ببر . نوجوان که لکنت زبان دارد در پاسخ می گوید : ر ، ر ، رودخانه های ، این ر ، ر ، را که می گوید ، سی چهل دانش آموز کلاس می زنند زیر خنده . حال قضاوت نمی کنم که این بچه ها چگونه تربیت شده اند و چرا این گونه برخورد کردند و همچنین نباید نادیده گرفت که در سنین نوجوانی این مسئله تا حدودی عادی است زیرا هنوز قبیح تحقیر را درک نمی کنند . اما اصل مسئله متوجه من معلم است .

بارها فریاد می زنیم آقای باغبان شما باید گل خود را بشناسید و به ویژگیهایش واقف باشید . حال آنکه متأسفانه بزرگترین اشکال تربیتی ما بویژه در خانواده ها ، ناآشنایی با متربیان است . بچه چهارده ساله وارد خانه می شود کتابهایش را پرت می کند و شروع به جست و خیز در میان اتاق می کند . مادرش مات و مبهوت نگاه کرده می گوید . " این باز دیوانه شده است . "

نه مادر ، تو عالم دیوانگان را نمی شناسی او عاقل سنش است ، عاقل غرائز و طبیعتش است .

نوجوان جست و خیز می خواهد ، اگر من پدر او را بشناسم و به ویژگیهای سنی اش آگاه باشم





من فقط یک جمله می گویم : آیا آن معلم گرامی عاجز و ناآگاه نبود ؟

معلم باید ورزیده باشد ، روانشناس باشد و کلی را که به او سپرده اند بخوبی بشناسد ، معلم باید آگاه ، عارف و فوق العاده صبور باشد لازمهٔ شغل مابین است . و همه این موارد در باب پدران و مادران نیز صادق است .

واما مدرسه ، چرا مدرسه به سراغ خانواده این نوجوان نرفت که بپرسد چرا فرزندان ترک تحصیل کرده است ؟ چرا باید این باغبانها ؛ پدر ، مادر ، مدیر ، معلم این قدر از هسم دور باشند ؟ من مدیران علاقمند و کنجگاو ، زیاد می شناسم .

ما باید به مسئله تربیت توجه کنیم و ببینیم چه می خواهیم بسازیم . نقش بزرگ دنیای آموزش و پرورش ، پدران و مادران این است که فرزندان را خوشبخت دنیا و رستگار آخرت بار بیاورند .

این تخیل است که سبب حرکت می شود . او عاقلانه راه نمی رود ، بیدار نیست بلکه شدت خیال انفعالی بنام رؤیا یا خواب دیدن اوزابه حرکت واداشته است .

بنابراین ما نمی توانیم تخیل دانش آموز را تعطیل کنیم . یکباره چیزی از ذهنش می گذرد و می خندد . چرا من تحقیر بشوم ؟ چرا گریه کودک را به لوس شدن تعبیر می کنیم ؟ دانش آموزی گریه می کند فوراً " می گویم : برای چه گریه می کنی ؟ برو بیرون !! و به این ترتیب محیط را برای خودمان امن می کنیم . بایرون کردن این قبیل دانش آموزان معضلی حل نمی شود بلکه باید آنها را نگهداشت و ساخت . نمی خواهیم بگویم از تربیت دست برداریم و بچه هایی موقع بخندند ، بی موقع گریه کنند ، نه ، بلکه معتقدیم که باید حقیقت وجودی آنها را بشناسیم و بپذیریم .

اگر در چنین موقعی معلم هم بخندد دانش آموز احساس می کند که او را قبول دارد لذا به نصیحت معلم گوش داده بسه درسش علاقه نشان می دهد . اما اگر معلم بادانش آموزش فاصله داشته باشد این طور نیست ، دانش آموز وانمود می کند که به درس گوش می کند ولی درواقع چنین نیست و آخر سر هم چیزی از درس دستگیرش نمی شود .

معلم به دانش آموزی که فقط لکنت زبان دارد می گوید : برو بشین سرجایت ، تولالی برو بشین و این جمله سبب می شود که نوجوان برافروخته شود و تحمل کند . تحملی که فقط تا پایان ساعت کلاس طول می کشد . پس از خاتمه کلاس درس او به خانه می رود و همان رفتن است که رفته



آیا در جامعه ما چنین افراد خوشبخت فراوان هستند؟ ما واقعا "احساس خوشبختی می کنیم؟ در حالی که خوشبختی متعلق به ماست. اساسا" خداوند ما را برای خوشبخت زیستن آفریده است.

بله ما می دانیم که: **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ** .
سجن المومن یعنی چه؟ یعنی اینکه من به غم دیگران غمگین باشم و این عین خوشبختی است. اگر من شایسته این باشم که به درد دیگران درد مند باشم، احساس درد کنم، این برای من نهایت سعادت است.

اما متأسفانه ما برای خودمان احساس بدبختی می کنیم: پول ندارم، اتوموبیل ندارم، خانه ندارم، بعضی‌های گویند بچه ندارم، بچه‌ام مریض است، خودم مریضم... اینها که بدبختی نیست، اینها مسائل زندگی است و قابل حل. فکر عمیق و رسای انسان قادر است تمامی این مشکلات را بخوبی از سر راه خود بردارد.

خیلی از افراد از تمکن مالی برخوردار بوده و زندگی‌شان از نظر مادی کامل است ولی لذت این مادیات را درک نمی کنند دقیق تر بگویم زهر را در جام طلائی می نوشند. احساس بدبختی می کنند. چرا باید این طور باشد؟ مسئله، مسئله تربیت است. ما بچه‌هایمان را سرگشته، آواره و اسیر تربیت می کنیم. در خانه به بچه اجازه حرف زدن نمی دهیم نپرس، حرف نزن، بنشین سرچایت، تو کودکی تونوجوانی و... چرا حرف نزنند؟

وقتی همین دانش آموز به مدرسه می آید حرف نزدن را آموخته است. معلم درس می دهد دانش آموز مطلب را نفهمیده، اشکال دارد ولی

نمی تواند سؤال کند، وحشت دارد. و به این ترتیب یک دانش آموز مستعد که می تواند برای آب و خاکش و جامعه بشریت مفید باشد به دلیل تربیت در محیط خفقان، در مدرسه هم چیزی نمی فهمد. او کم روو ترسو بار آمده و قادر نیست حق خود را بگیرد. چنین بچه ای برای خودش حق آزادی قائل نیست و احساس شخصیت نمی کند زیرا پدر و مادر از دادن شخصیت به او دریغ کرده اند. درجه‌ارده سالگی وقتی خواسته بگوید بابا لطفا " رنگ مدادی که برای من می خرید آبی باشد، پاسخ شنیده: مگر می خواهی با پوست مداد بنویسی؟ توکه با مفرغ مداد می نویسی. این حرفها چیه؟ درحالیکه او ذوق دارد و از طبع لطیفی نیز برخوردار است. ولی ما اینگونه او را خفه می کنیم.

جامعه ملل در ماده ۲۶ منشور ملل متحد اعلام می دارد: تربیت و تعلیم در درجه اول حق پدر و مادر است. آخر کسی که شرایط

ناهماهنگی در امر تربیت فرد را تباه می کند و ارتباط صمیمی و دائمی خانه و مدرسه تنها راه مقابله با این مسئله است .

پدري به مدرسه آمده و می گوید من یک کارگر هستم . بچه ام از خانه فرار کرده . در مدرسه شما درس می خواند دو ، سه ماه است که خانه نمی آید . در منزل یکی از بستگانمان است .

دانش آموز را به اتاق مدیر می آورند به محض اینکه پدر را می بیند به آغوش او می پرد دستها را در گردن پدر حلقه می کند بابایش را می بوسد ، بابا او را می بوسد . " خوب فرزندم حالا دیگه میریم خونه مون . " جواب می دهد : نه !

کش و قوس عواطف را ملاحظه بفرمایید . از یک سو به پدر پناهنده می شود ، زیرا بستگی عاطفی و خونی دارد اما در جواب پدر می گوید : نه ، نمی آیم . پدر باز می گوید باید بیایی . نوجوان باید را قبول ندارد و می گوید نمی آیم . پدر می گوید : آقای مدیر شما بگوئید که به خانه برگردد .

دانش آموز را مرخص می کنند . این مدیر مدیر علاقمند است ، مدیر آگاه است . روبه پدر کرده می گوید : پدر ، اولاً " شما که پسران سه ماه است خانه نیامده ، چرا تا حال به مدرسه نیامدید که ما را از جریان باخبر کنید؟ و حالا بعد از سه ماه . . . با انگیزه اصلی غیبت . کاری نداریم .

داشتن حقی را ندارد چگونه می تواند از آن بهره مند شود؟

می دانید کسی که از نظر قانون مهجور شناخته شود حتی حق تملک املاکش را هم ندارد . حال ما فریاد بزنیم که حق دینی و شرعی تربیت فرزند با پدر و مادر است ، در حالیکه خدای نکرده شرایط این حق را نداشته باشیم . آیا انسان ناآگاه هم می تواند فرزندش را تربیت کند؟ من که نمی دانم دخترم را پرسم را چگونه تربیت کنم تا چه حد حق این کار را دارم ؟

چه کسی باید پدران و مادران را از این مسئله مهم آگاه سازد؟

ما باید قبول کنیم که وظایف ما در مدرسه به رنگ زدن ، حضور و غیاب معلمان ، معلم را به کلاس فرستادن و امضای کارنامه ختم نمی شود . باید واقعا " به درد دانش آموز هم رسیدگی کرد . باید علت درس نخواندن او را هم دریافت .

البته یک اشکال مهم کثرت دانش آموزان در خیلی از مدارس است اما من عاجزانه از شما می پرسم که آیا در مناطقی که تعداد دانش آموزان اندک است وظیفه خود را انجام می دهیم ؟ پدران و مادران را مرتب دعوت می کنیم ؟ اگر نیامدند در تعقیب قضیه هستیم ؟

است چرا پدرم بر آن اصرار می کند؟ و چرا مدرسه بر آن ناکید می ورزد؟

ناهماهنگی در امر تربیت فرد را تباه می کند و ارتباط صمیمی و دائمی خانه و مدرسه تنها راه مقابله با این مسئله است .

پس مدرسه باید والدین را با صمیمیت و صداقت پذیرا باشد .

مناقصانه شنیده ایم گاهی پدری یا مادری دقیقی چند در دفتر مدرسه نشسته یا ایستاده و مسئولان مدرسه مشغول حل و فصل کسارها بوده اند دانش آموز می آید و می رود ، به تلفن جواب داده می شود ، زنگ را می زنند ولی هنوز کسی به این ولی دانش آموز خوش آمد نمی گوید و از او نمی پرسد که برای چه آمده اید؟

مسئولان گرامی ، این فرد وقتی به خانه برمی گردد ، هنگامی که از مدرسه صحبت می شود ، می گوید کسی به من توجه نکرد - نمی دانم اینها چه درسی به بچه های مامی -

ثانیا " : جمله " باید بیایی " جمله ای نیست که بشود در این شرایط به نوجوان گفت . او این لحن آمرانه را نمی پذیرد و مقاومت می کند .

کدام یک از پدران و مادران ما ، معلمان ما لحن سخن گفتن با سخنرانها را تمرین می کنند؟ آیا ما بالحن خاص برخورد با نوجوان یا کودک آشنایی داریم؟ بلی نوع کلمات ، آهنگ کلمات همه نقش دارند . مدیر مدرسه می گوید پدر ، این لحن درستی نبود که شما بکار بردید . او چرا از خانه رفته؟ شما چرا به مدرسه اطلاع ندادید؟ پدر پرسید پس چگونه باید با فرزندم حرف بزنم؟ مدیر جواب داد: بگوئید فرزند عزیزم امروز با بابا برویم خانه؟

سئوال بکنید ، به او حق اختیار و انتخاب بدهید تا احساس شخصیت کند . با محبت ارشاد هم بکنید اما اینکه سه ماه به خانه نرفته انگیزه دارد و باید در پی علت یابی بود .

در تربیت دینی ، خصوصا " بچه های ما نیاز به هماهنگی پدر و مادر در خانه و خانواده و مدرسه دارند .

در مدرسه می گویند بدوید ، وقت نماز جماعت است ، بچه ها سر نماز ایستاده اند . اولیای مدرسه می خواهند بچه ها به نماز جماعت عادت کنند و از نتایج زیبای آن بهره مند شوند . در خانه پدری خواهد فرزند را برای ادای فریضه نماز بیدار کند ، مادر می گوید: بگذار یک کمی بخوابد ، بچه است . . . بچه بیدار شده و این سخنان را می شنود با خود می گوید: خدایا کدام درست است؟ اگر نماز خواندن خوشبختی است چرا مادرم آن را برای من نمی خواهد و اگر بدبختی





دهند؟ بله، اگر این جمله به گوش یک بچه دوازده ساله برسد توقع دارید او چه نظری نسبت به مدرسه پیدا کند؟ چه بیاموزد و به چه ایمان داشته باشد؟

یامثلاً "اگر دانش‌آموزی به پدرش بگوید: بابا، معلم می‌گوید وقتی می‌خواهی به نماز جماعت بروی تندتر برو، و پدر در پاساژ بگوید: معلمت بی‌خود گفته!..... بچه کدامین را بپذیرد. آیا او سرگردانی تربیتی پیدا نمی‌کند؟

به کودکی هشت ساله برخورد کرده ایم که از همشاگردیهایش قرض کرده یکبار لب‌خوریده یکبار شکلات و بار دیگر هم خودکارو..... آخر پدر، مادر شما کجایید؟ مدیر عزیز مدرسه چرا پس از دو ماه پدر و مادر را دعوت کرده و می‌گوید این دانش‌آموز دوماه است که کارش همین شده؟ مدرسه‌عزیز غفلت کرده‌ای.

این دانش‌آموز لالابالی بارمی‌آید. مدرسه باید همان روز اول که از قضیه آگاه شد مطلب را با پدر و مادر در میان بگذارد. باید به تمایلات و توقعات بچه‌ها دقت کنیم اما اجازه ندهیم که منحرف شوند.

بچه‌هایمان را با قاطعیت همراه با رافت و محبت پرورش و آموزش دهیم. مثلاً "به‌فرزندمان بگوییم: این شلوار را که توانست انتخاب کنی مناسب با فرهنگ اسلامی ما نیست. اگر با محبت

برایش استدلال کنیم حتماً خواهد پذیرفت. اما متأسفانه توجه نداریم و مواردی را که مدرسه منع می‌کند مادرخانه مجاز می‌دانیم و بر عکس. آخر او کدامین تربیت را بگیرد؟ آیا نمی‌خواهیم فرزندانمان را خوشبخت دنیا و رستگار آخرت و مفید به حال جامعه اسلامی، انقلابی‌مان بار بیاوریم؟

وسخن آخر تأکید این که تربیت وقتی آثار و نتایج مطلوب بیار خواهد آورد که بعد از آگاهی‌های لازم، هماهنگی تربیتی میان پدر و مادر و سپس ارتباط دائم، صمیمی و هماهنگی بین والدین و مدرسه برقرار باشد.

مدرسه باید والدین را با

صمیمیت و صداقت پذیرا باشد.